

استقامت در دراه خدا



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت

طاهرینش

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا
وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ

فصلت ایه 30

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این

حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند:]

مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد

یکی از مهم ترین عوامل پیروزی مومنین در مقابل دشمنان، داشتن استقامت و

پایداری است.

استقامت برکات فراوانی دارد. اینکه در صدر اسلام مسلمانان با نیروی کم توانستند دو امپراطوری روم و ایران را شکست بدهند و کشورهای دیگری هم فتح کنند بطوری که در زمان هارون الرشید این خلیفه صبح به خورشید می گفت **بتاب که هر کجا بتابی سرزمین من است!** یعنی تا قسمتی از اروپا و تا قسمتی از افریقا و قسمت بزرگی از اسیا بدست مسلمانان فتح شده بود و این نتیجه استقامت و پایداری بود.

در طول عمر با برکت انقلاب اسلامی ملت ایران هم همه شاهد بودند و شاهد هستند که با اینکه قدرتهای بزرگ دنیا خواستند این انقلاب را از بین ببرند ولی ملت مسلمان ایران به رهبری امامین انقلاب، در مقابل همه مستکبران عالم ایستادند و با استقامت عجیب خود نه تنها ضعیف نشدند بلکه هر سال بر قدرت و شکوه و عظمت کشورمان افزوده می گردد.

در این کتاب به ابعاد مختلف استقامت و ایستادگی و پایداری پرداخته شده است.

زمستان 1404. کرمانشاه

استقامت در دراه خدا

از زمانی که خداوند حکیم پیامبران را برای هدایت بشر فرستاد مردم دو دسته شدند. یک دسته طرفدار پیامبران که اینها در جبهه حق ایستادند. دسته دوم در مخالفت و مقابله با پیامبران که اینها در جبهه باطل قرار گرفتند.

یقیناً جبهه باطل همیشه در حال مقابله با جبهه حق خواهد بود و سعی می کند جبهه حق را از بین ببرد! در این مواقع هر گاه جبهه حق استقامت نمود شاهد شکست جبهه باطل خواهیم بود.

جبهه حق برای استقامت نیاز به شجاعت و ایمان بالایی دارد. باید حق طلبان در مقابل سختی هایی چون گرسنگی و تشنگی و مجروحیت و دیگر مشکلات جهاد و جنگ دارد.

چنانچه مومنین استقامت کردند پیروز می شوند. عزت پیدا می کنند. قدرتشان بیشتر میشود. دشمن بر آنها مسلط نمی گردد. نمونه ان در جنگهای صدر اسلام که مسلمانان به پیروزی های بزرگی دست یافتند و قدرت پیدا کردند و عزیز شدن

و نمونه دیگر در هشت سال دفاع مقدس و در جنگ دوازده روزه که ملت ایران به رهبری امامین انقلاب، با استقامتی عجیب در مقابل بیش از چهل کشور دنیا ایستادند و باعث حیرت و شگفتی دشمنان و باعث تحسین دوستان در جهان شدند.

البته استقامت همیشه با پیروزی همراه نیست چه بسا که با اینکه مومنین در موردی استقامت نمودند ولی شکست بخورند اما به تکلیف خود عمل نموده اند و در حقیقت پیروز هستند زیرا خداوند از آنها راضی خواهد بود.

در جنگ موته سه هزار نفر از مسلمانان به فرماندهی جعفر بن ابیطالب به جنگ صد هزار نفر رومی رفتند و با اینکه خیلی مجاهدت کردند اما شکست خوردند و جعفر بن ابیطالب و زید بن حارثه که از اصحاب بزرگ رسول خدا (ص) بودند بشهادت رسیدند اما خداوند به جعفر و لشکر اسلام عنایت های ویژه ای نمود و مقام والایی در بین شهدای صدر اسلام پیدا نمودند.

شجاعت یکی از مولفه های استقامت

افرادی که شجاع هستند معمولا کم می باشند و اکثر مردم شجاعت ندارند. در جبهه حق حضور افراد شجاع در سپاه اسلام مخصوصا در فرماندهی ضروری است.

فرماندهان شجاع باعث پیروزی میشوند و فرماندهان بزدل و ترسو باعث شکست هستند.

در جنگ طالوت به عنوان فرمانده جبهه حق، علیه جالوت به عنوان فرمانده جبهه باطل، حضور شخصیت شجاعی چون داوود باعث پیروزی جبهه حق گردید. تفصیل پیروزی مذکور را اینگونه ذکر کرده اند:

نبرد طالوت با جالوت

طالوت به ریاست برگزیده شد و در فرماندهی جنگ تدبیری اتخاذ کرد که عقل و اراده، زیرکی و هوش خود را آشکار ساخت. طالوت به بنی اسرائیل گفت؛ افرادی در لشکر من ثبت نام کنند که فکرشان مشغول نباشد و گرفتاری نداشته

باشند. هر کس ساختمانی بنا کرده که نیمه کاره است، نامزدی دارد و هنوز ازدواج نکرده و بازرگانی و داد و ستد دارد و از کار فارغ نشده است و غیره...
ثبت نام نکند.

صدای طبل جنگ در شهر پیچیده و جارچیان جوانان را به جنگ فراخواندند. در این بین سه برادر بودند که چون وضع را چنین دیدند، آماده رفتن به میدان کارزار گردیدند. برادر کوچک تر، داوود نام داشت که ابتدا پدرش به او اجازه رفتن به جنگ را نمی داد، اما پس از اصرار فراوان او، موافقت نمود. این داود، همان پیامبری است که پیشانی نورانی او حکایت از هوش و زکاوت او می کرد.

خلاصه پس از چندی لشکری آراسته شد و سپاهی مقتدر مقابل او حاضر شدند. لشکر طالوت در مسیر جبهه جنگ قرار گرفتند. آنان برای مبارزه با کفار از شهر خارج شدند. طالوت چون دید در سپاه او سرانی وجود دارند که از فرماندهی او رضایتی نداشته و میل به همکاری با او را ندارند از خدا کمک خواست خداوند نیز چنین به طالوت وحی فرستاد تا لشکر خود را از نوشیدن آب باز دارد. او رو به سپاه خود کرده و گفت؛ «به زودی در بین راه به رودخانه ای خواهیم رسید،

خداوند بوسیله این رودخانه شما را آزمایش می کند. کسانی که از آب بنوشند از «من نیستند. تنها آنان که مقدار کمی آب بنشوند از یاران من به شمار می روند

هنگامی که سپاهیان طالوت در آن گرمای سوزان بیابان به آن رودخانه رسیدند، همگی به جز تعداد اندکی، از آن آب نوشیدند. کسانی که از آب نوشیدند گویند شصت هزار نفر بوده اند و عده ای که از آن نخوردند، **سیصد و سیزده نفر** بودند.

و هنگامی که طالوت با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند آن عده که از «آب خوردند از آن نهر گذشتند گفتند؛ امروز ما را یاری مقابله با جالوت و سپاهیانست نیست. کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند؛ بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خداوند پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است^۱

۱. (بقره، 249.1 - بقره، 250.)^۱

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَاَنْصُرْنَا عَلَي
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

بقره ایه 250

و چون [طالوت و اهل ایمان] برای جنگ با جالوت و سپاهیان‌ش ظاهر شدند،
گفتند: پروردگارا! بر ما صبر و شکیبایی فرو ریز، و گام‌هایمان را استوار ساز، و
ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

آنها با عده کم به راه خود ادامه دادند و خلاصه به سپاه عظیمی رسیدند که از
دیدن آن، ترس و جود همه را فرا گرفت ولی چون وعده نصرت و پیروزی را از
طالوت شنیده بودند، در دل امیدوار گشتند.

ناگهان از لشکر مقابل صدایی شنیده شد که می گفت؛ «آیا کسی هست با من
»بجنگد؟ من جالوت هستم و کسی را یاری مبارزه با من نیست
داوود به جنگ جالوت می رود.....

بین سپاه طالوت و لوله افتاد. لرزه بر اندام همگی افتاده بود، ولی طالوت پاداش
قاتل جالوت را، افتخار دامادی و سلطنت بعد از خود قرار داده بود.

ناگهان داوود از میان برخاست و آتش غیرت و مردانگی در دل او شعله ور شد و بر او گران بود که ظالمی ستمگر در مقابل قوم برگزیده خدا، مبارز بطلبد و فریاد بکشد. اما هیچکس جرأت مبارزه با او را نداشته باشد.

لذا از طالوت اجازه نبرد گرفت، طالوت نیز به او اجازه داد. برادران او با نگرانی به او نگاه می کردند.

داوود به سوی جالوت رفت. چون نگاه جالوت به او افتاد با خنده ای تمسخرآمیز گفت: «بچه جان برو، برو تا شخصی که هم قدرت من است، به میدان بیاید»

اما داوود با قدم های محکم و در حالی که فلاخن (سنگ انداز) خود را آماده می کرد بطرف او رفت. هنگامی که جالوت سوار بر فیل بسوی او می آمد، داوود سنگی بطرف او پرتاب کرد و پیشانی او را شکست. جالوت تا خواست به خود بیاید ناگهان سنگ های بعدی بسوی او پرتاب شد و بالاخره بر زمین افتاد و به

هلاکت رسید و پرچم پیروزی و نصرت بنی اسرائیل بالا رفت، شوکت دشمن شکسته شد و لشکر جالوت پا به فرار گذاشتند...

در این جنگ نابرابر نصرت الهی محقق گردید و دشمن که از هر جهت بزرگتر از سپاه ایمان بود براحتی شکست خورد و مومنین پیروز شدند...

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ
وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْعَالَمِينَ

بقره ایه 251

پس آنان را به توفیق خدا شکست دادند. و داود [جوان مؤمن نیرومندی که در سپاه طالوت بود] جالوت را کشت، و خدا او را فرمانروایی و حکمت داد، و از آنچه می خواست به او آموخت. و اگر خدا [تجاوز و ستم] برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین را فساد فرا می گرفت؛ ولی خدا نسبت به جهانیان دارای فضل و احسان است.

دومین مولفه برای استقامت در راه خدا، ایمان به خدا و امدادهای غیبی است.

همیشه خداوند امدادهای خود را بر مومنین نازل کرده است. چه در جریان نوح نبی و چه قوم صالح و قوم هود و قوم لوط و... تا زمان صدر اسلام که خداوند درباره جنگ بدر فرموده است:


إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ

ال عمران ایه 124

آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟

در دوران دفاع مقدس هم بارها و بارها امدادهای الهی مشاهده شد که به بعضی اشاره میشود:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ


در جریان عملیات بازی دراز، وزوایی با نیروهایش به سمت قله ۱۱۵۰  حرکت کردند. سربازان بعثی با سلاح های سبک و سنگین بر قله مسلط بودند و بچه ها را زمینگیر کرده بودند.


◆ محسن با تذکر امدادهای الهی، نیروها را به حرکت وامی داشت و هر وقت بچه‌ها بی‌تابی می‌کردند، آنها را با وعده نیروهای کمکی آرام می‌کرد، اما خبری نبود.


🌀 آخر سر یکی از نیروها از کوره در رفت و صدایش را بلند کرد: «داری با این کارات مارو به کشتن میدی! کو این نیروهای کمکیت؟ ما رو چی فرض کردی؟»

⚡ محسن با آرامش بچه‌ها را دور هم جمع کرد و خودش سوره فیل را با آرامش خواند و از ما خواست همخوانی کنیم. با گلوی خشک و لبهای خشکیده لحظه‌ای غرق این سوره شدیم و خود را در سال‌عام الفیل در محاصره فیل‌های ابرهه دیدیم.

وقتی به خود آمدیم، خبری از شلیک‌های مداوم دشمن نبود و گویی همه اسلحه‌ها از کار افتاده بود.

با قوت قلبی بهتر دوباره همخوانی کردیم، ناگهان یکی از بالگردهای  خودی آمد و تانک عراقی را منهدم کرد و هم زمان دو بالگرد توپدار دشمن به هم خورد، متلاشی شدند.

با دیدن این معجزات نیرو گرفتیم و به دشمن تاختیم و تا غروب قله را  پاکسازی کردیم و همان برادر پرخاش کننده، آمد و از محسن عذرخواهی کرد.

کتاب ققنوس فاتح، صفحه ۲۷-۳۱ 

استقامت در آیات و روایات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

سوره محمد ایه 7

ای مؤمنان! اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند و
گام هایتان را محکم و استوار می سازد؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ

انفال ایه 45

ای اهل ایمان! هنگامی که [در میدان نبرد] با گروهی [از مشرکان و
کافران] برخورد کردید، ایستادگی نمایید و خدا را بسیار یاد کنید تا
رستگار شوید.

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

پس همان گونه که فرمان یافته ای ایستادگی کن؛ و نیز آنان که همراهت به سوی خدا روی آورده اند [ایستادگی کنند] و سرکشی مکنید که او به آنچه انجام می دهد، بیناست.

هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند: «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) قَدْ أُسْرِعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ؟ قَالَ شَيْبَتِي هُوَ وَ الْوَأَقِعَةُ وَ...»: چرا به این زودی موهای شما سفید شد و آثار پیری در شما نمایان گشته است؟ فرمود: مرا سوره هود و واقعه ... پیر کرد. آن حضرت بعد از نزول این آیه فرمود: «دامن به کمر بزنید، [که وقت کار و تلاش است] و نقل شده است بعد از آن پیامبر (صلى الله عليه و آله) هرگز خندان دیده نشد...

در آیه ای دیگر نیز بندگان را به استقامت ترغیب نموده است و نتیجه آن را فلاح و پیروزی بیان کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»: ای کسانی که ایمان آورده اید، شکیبایی ورزید و دیگران را نیز به شکیبایی وادارید [و در برابر دشمن پایداری] کنید و مرزرداری نمایید و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید:

مصابره یعنی جمعیتی به اتفاق یکدیگر اذیت‌ها را تحمل کنند و هر یک صبر « خود را به صبر دیگری تکیه دهد و در نتیجه برکاتی که در صفت صبر هست، دست به دست هم دهد و تأثیر صبر بیشتر گردد؛ چون باعث می‌شود تک‌تک افراد نیروی یکدیگر را به هم وصل کنند و همه نیروها یکی شود. رابطه از نظر معنا اعم از مصابره است؛ چون مصابره عبارت بود از وصل کردن نیروی مقاومت افراد جامعه در برابر شداید؛ اما رابطه عبارت است از همین وصل کردن نیروها، اما نه تنها نیروی مقاومت در برابر شداید، بلکه همه نیروها و کارها در جمیع شئون زندگی دینی چه در حال شدت و چه در حال رخا و خوشی. مراد از رابطه این است که جامعه به سعادت حقیقی دنیا و آخرت خود برسد و اگر رابطه نباشد، گو اینکه صبر من و تو به تنهایی و علم من و تو به تنهایی و هر فضیلت دیگر افراد به تنهایی بعضی از سعادت را به ارمغان می‌آورد و نه همه آن را و بعضی از سعادت، سعادت حقیقی نیست؛ به همین دلیل دنبال سه جمله: اصبروا و صابروا و رابطوا، فرمود: و اتقوا الله لعلکم تفلحون که البته منظور از این فلاح هم فلاح تام «حقیقی است».

:همچنین در سوره «انفال» به این دست آورد استقامت اشاره شده است

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ: ای

پیامبر، مؤمنان را به جهاد ترغیب کن که اگر از شما بیست نفر شکیبا باشند، بر
دویست نفر غلبه می کنند و اگر از شما یکصد تن باشند، بر هزارتن از کسانی که
کفر ورزیده اند پیروز می گردند؛ زیرا آنها گروهی هستند که نمی فهمند

حضرت علی (علیه السلام) نیز در این باره می فرماید: «وَأَسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى
إِلَى النَّصْرِ»: «پایداری و استقامت را پیشه خود سازید که این خصلت مایه پیروزی
است.

:رهبر معظم انقلاب در این باره می فرماید

ملت هایی که فکری دارند، انگیزه ای دارند، متکی به خدا هستند، متوکل علی
الله هستند، می ایستند و خدای متعال به آنها کمک خواهد کرد. این سنت الهی
است اگر مسلمان ها بایستند بر همه سازوبرگ قدرت های طاغوتی و مستکبر
«پیروز خواهند شد».

ایشان در جایی دیگر می فرمایند

در دو جای قرآن "استقم" دارد، استقامت کردن یعنی ثبات ورزیدن در این «

راه و تحت تأثیر عوامل گوناگون قرارنگرفتن، راه راه همواری نیست. راهی است
«که پیغمبران در آن راه با زحمت حرکت کردند و پیش رفتند

از این رو در جامعه‌ای که افراد آن با هم مرتبط هستند و با یکدیگر پیوند اجتماعی
برقرار کرده‌اند، می‌توانند با استقامت در برابر تهاجم دشمنان و ارتقای سطح
فرهنگی بینشی خود، جامعه را از یوغ استکبار و استعمار نجات دهند و امید به
.پیروزی و نصرت الهی و تحقق وعده‌های الهی درباره صابران داشته باشند

امیرمومنان علی (علیه السلام) بعد از تلاوت آیه «الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ...» در تبیین
معنای استقامت فرمودند: «شما گفتید پروردگار ما "اللَّهُ" است؛ اکنون بر سر این
سخن پایمردی کنید، بر انجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده، و
در طریق پرستش شایسته او استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج
نشوید، در آیین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یک روز پایداری ورزیدن در میدان
جهاد، را از **چهل سال عبادت** بهتر دانستند

و اجر و پاداش هر رنج و سختی ای را که رزمندگان در راه جهاد متحمل می شوند
را پاداشی به اندازه پاداش شهادت در راه خدا دانستند. و می فرمودند: «بر عمل
کرد هر مرده ای مهر پایان زده می شود، مگر جهادگر پیشتاز در راه خدا، زیرا
عملش تا روز قیامت برای او رشد داده می شود و از عذاب قبر ایمن می گردد

امام صادق (علیه السلام) در نقش ایمان در حصول روحیه استقامت می فرمایند
**« إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ
لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ »**: افراد باایمان از قطعات آهن محکم ترند؛
چرا که آهن هنگامی که وارد آتش شود، تغییر می کند؛ اما مؤمنان اگر کشته
شوند و سپس زنده شوند و باز کشته شوند، تغییری در روحیه آنها پیدا نمی شود.

استقامت و شجاعت عجیب امیرالمومنین (ع)

صحنه‌ای از جنگ صفین

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سرچشمه می‌گرفت، در هیچ بشری دیده نشده است. روزی در جنگ صفین ایشان به چهره خود نقاب زده و به صورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز می‌طلیید. پس از آن که گروهی از مبارزان شام را به خاک هلاکت افکند، معاویه به عمرو عاص گفت: این شجاع قوی دل کیست؟

عمرو گفت: او یا عبدالله ابن عباس است و یا خود علی است. معاویه گفت چگونه می‌توان تشخیص داد؟

عمرو گفت: ابن عباس مرد شجاعی است، ولی در مقابل حمله عمومی سپاه به این انبوهی نمی‌تواند مقاومت کند. تمام سپاهیان را فرمان حمله بده که از جای بجنبند و به این جنگجو حمله کنند. اگر رو گرداند و فرار کرد ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است، زیرا علی از تمام عرب اگر به مقابله اش برخیزند رو نمی‌گرداند چه رسد به سپاه تو

معاویه برای آزمایش، فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او به حرکت در آمد.
اما آن مبارز، چون کوه آهنین در جای خود ثابت و برقرار بود، آن گاه فهمیدند
علی علیه السلام است که پیکار می کند، لذا فرمان عقب نشینی دادند.

از امیرالمومنین پرسیدند نترسیدی به مقابله با عمرو بن عبدود رفتی؟ فرمود چگونه
از غیر خدا بترسد کسی که یک چشم بهم زدن غیر خدا را عبادت نکرده است

استقامت عجیب این سردار ایرانی

چهارصد نفر بودند که تپه «بردزرد» را فتح کردند. کار سختی نبود، اسیر هم گرفتند اما سختی کار تازه بعد از مستقر شدن گردان فجر روی تپه شروع شد. عراق نمی خواست تپه را از دست بدهد، اما بچه‌های گردان فجر مقاومت کردند، آن هم بدون آب و غذا. چهار الی پنج روز مقاومت کردند تا نیروی کمکی رسید و تپه حفظ شد.

اما دیگر خبری از گردان فجر نبود؛ گردان شده بود گروهان و کم کم گروهان هم شده بود دسته؛ آخر از 400 نفر فقط 18 نفر مانده بودند آنقدر شهید زیاد شده بود، که می گفتند تعداد اسرای عراقی از تعداد رزمنده‌های ایرانی بیشتر شده است!

گردان رفته بود و دسته برگشته بود، بله باورش سخته اما مرتضی جاویدی در عملیاتی سخت و طاقت فرسا به نام والفجر 2، در منطقه عملیاتی حاج عمران، به همراه نیروهایش در محاصره‌ی دشمن مقاومت جانانه‌ای کرد

در حالی که 4 شب و 3 روز در 40 کیلومتری خاک عراق با دشمن درگیر بودند، وقتی فرمانده وقت سپاه به او اجازه عقب عقب نشینی می دهد، او پشت بیسیم می گوید که قصه احد در تاریخ برای بار دیگر تکرار نخواهد شد و ما تنگه را ترک نمی کنیم، به همین علت او را به عنوان سردار احد هم می شناسند

بعد از عملیات والفجر ۲ فرماندهان جنگ به محضر امام خمینی می روند محسن رضایی و صیادشیرازی گزارشی از عملیات می دهند و به رشادت و قابلیت مرتضی جاویدی و نیروهایش اشاره می کنند

امام خمینی با شنیدن سخنان صیاد از جا برمی خیزد و تمام قد می ایستد و شهید جاویدی را در بغل می گیرد

همه نگاهها به امام بود و لبهایی که بر پیشانی مرتضی می نشیند و مرتضی در حالی که اشک می ریخته است، شروع به بوسیدن دست و بازو و صورت امام می کند

در يك عمليات شهيد مرتضى، شهيد حاج قاسم سلیمانی و نیروهایش که در محاصره نیروی عراقی بودند نجات می دهد از فرماندهی کل دستور می رسد که گردان حاج قاسم سلیمانی در حال اسارت و محاصره شدید نیروهای عراقی هستند و دستور می رسد نیروی زبده و شجاع گردان فجر به فرماندهی جوان فسایی شهيد مرتضى جاویدی عمليات نجات را انجام دهد که در ناباوری گردان فجر حاج قاسم و نیروهایش را از اسارت و محاصره عراقی ها آزاد می کند که فرماندهان جبهه از این عمل گردان تکاور فجر مبهوت می شوند حاج قاسم سلیمانی همیشه از شهيد مرتضى جاویدی یاد می کرد و خوش فکری و شجاعت او را می ستود



ادای احترام»

«شهيد صياد شیرازی* به اشلو

شهيد صياد شیرازی* در یکی از سفرهایش به شیراز، سراغ مزار مرتضى* را

می گیرد

تا می رسد به شهر

*فسا

بعد روستای جلیان. همراهان صیاد می گویند از فاصله ی 50 متری مزار، از ماشین پیاده می شود

لباسش را مرتب می کند و با احترام کامل نظامی با قدم آهسته به سمت مزار می رود و آنجا دست راست را به گوشه ی کلاه نظامی می چسباند و فاتحه می خواند و هرچه بیچه های سپاه فسا که از حضورش خبردار شده بودند از او می خواهند ناهار را آنجا بماند، می گوید من در ماموریتم و فقط به احترام مردی که امام به پیشانی اش بوسه زد، به اینجا آمده ام و باید بروم...





شجاعت عجیب شهید مدرس


در جریان استیضاح دولت از سوی مدرس، روزی «رضاخان پالانی» برای پاسخ‌گویی به مجلس آمد و پیش از تشکیل جلسه، در ایوان ایستاد تا صدای «زننده باد» و «مرده باد» مزدوران خود را بشنود. در همین زمان، مدرس سر رسید. مأموران فریاد زدند: «زننده باد سردار سپه». مدرس با بی‌اعتنایی به راه خود ادامه داد. مزدوران دوباره فریاد زدند: «مرده باد مدرس». در این هنگام، مدرس متوجه مردم در اطراف مجلس شد و عصا را رو به آنها کرد و گفت: **مردم بگویید: «زننده باد مدرس».** همه فریاد زدند: **«زننده باد مدرس».** دوباره رو به جمعیت کرد و گفت: **مردم بگویید: «مرده باد سردار سپه».** همه فریاد کشیدند: **«مرده باد سردار سپه».**

سپس از پله‌های مجلس بالا رفت و در بالکن، یقه سردار سپه را گرفت، رو به مردم کرد و گفت: **بگویید: «صد بار مرده باد سردار سپه» «صد بار زننده باد مدرس».** جمعیت از رشادت و دلیری سید به هیجان آمده، همان‌طور فریاد زدند: **«صد بار مرده باد سردار سپه، صد بار زننده باد مدرس».** به سبب این حرکت سید، سردار سپه با خشم از مجلس بیرون رفت. (حکایت‌هایی از زبان سرخ شهید سید حسن مدرس، ص 25).

شهید محمد رضایی

این شهید بزرگوار از نیروهای اطلاعات عملیات مشهد بود که در عملیات کربلای ۴ اسیر شد و هویتش در همان روزهای اول اسارت توسط یک اسیر! قدیمی و خودفروخته به نام «م.ر» و به وعده تعلقِ غذای بیشتر به او لو رفت

در شکنجه گاه مخفیانه تکریت ۱۱، بعضی ها او را به قلاب پنکه سقفی  آویزان کردند، مدتی بعد در آب جوش انداختند، با یک کابل فشار قوی بالای ۵۰۰ ضربه بر کمرش زدند، با پا شیشه پنجره سرویس بهداشتی را شکستند و بدن نیمه جان و لخت شده اش بر روی آن انداختند و او را غلط دادند و سپس بر زخم هایش نمک پاشیدند و با یک فرچه مخصوص شستن لباس به شدت زخم هایش را خراشیدند و سیم برق را در حالی که دستانش بسته بود به او متصل    کردند!

فریادهای او فضای حمام را پر کرده بود و در حالی که از ائمه اطهار (علیهم  السلام) یاری می طلبید، یک بعضی شمر صفت به نام عدنان برای اینکه استغاثه های

وی به درگاه خداوند و فریادهای یا زهرایش را خفه کند، یک صابون را در دهن او گذاشت و با پوتین محکم بر روی آن کوبید و صابون در گلوی مبارکش گیر کرد و با شهادتی مظلومانه به کاروان عاشورا پیوست! او کسی نبود جز شهید محمد رضایی از مشهد، شادی روحش صلواتی قرائت نمایم

منبع: «آزاده سرافراز سید محسن حیدری، خبرگزاری دفاع مقدس، ۴/۲/۱۴۰۲»

شهیدی که تروریست‌های کومله گوشت بدنش را خوردند

همان لباس با آرم سپاهی که پوشیده بود، کفایت میکرد تا خونخواران کومله تا لحظه شهادت بلاهائی برسر او بیاورند که باور این رفتارها از یک انسان بسیار سخت است

شهید و کیلی ساکن شهر قم بود و در اردیبهشت سال ۵۹ و در جریان عملیات آزادسازی شهر سنندج بعد از نبردی دلاورانه ، مجروح شد و توسط کومله به گروگان گرفته شد .

بعد از مجروحیت دیگر هیچ خبری از او نبود و نیست و برای همیشه مفقود الاثر شد و تنها سند و حکایت بعد از به گروگان گرفته شدن ایشان خاطرات یک برادر ارتشی است که از آن دوران دارد :

حدود یک سال و چندی که دردست کومله اسیر بودم همان اول پاشنه‌های هر دو پایم را با مته و دالر سوراخ کردند و برادران دیگر را هم نعل کوبیدند و با اراجیف و فحاشی براین عملشان شادمانی میکردند

بعد از ۱۸ روز قرار شد ما را به سبک دموکراتیک و آزادانه!! محاکمه و دادگاهی کنند.

روزدادگاه رسید، عده‌ای به اعدام فوری و بقیه هم به اعدام قسطی (یعنی به تدریج) محکوم شدیم. حکم ما که اعدامان قسطی بود بصورت کشیدن ناخن‌ها، بریدن گوشت‌های بازو و پاها، زدن توسط کابل، نوشتن شماره‌های انقلابی! توسط هوپیه برقی و آتش سیگار به سینه و پشت و تمامی اینها بی چون و چرا اجراء میشد. که آثارش بخوبی به بدنم مشخص است

عروسی دختر یکی از سرکردگان بود، دستور داده شد ۱۶ نفر از مقاوم ترین بچه‌های سپاه و بسیج و ارتش و دو روحانی را که همه جوان بودند، آوردند و تک تک از پشت سر بریده شدند، این برادران عزیز مانند مرغ سربریده پرپر میزدند و آنها شادی و هلله میکردند

شهید احمد و کیلی (سعید) ۷۵ روز زیر شکنجه بود، ابتدا به هر دوپایش نعل کوبیده و به همین ترتیب برای آوردن چوب و سنگ به بیگاری میبردند. پس ازدادگاهی شدن محکوم به شکنجه مرگ شد بلکه اعتراف کند

اولین کاری که کردند هر دودستش را از بازو بریدند و چون وضع جسمانی خوبی نداشت برای معالجه و درمان به بهداری برده شد و این بهداری بردن و معالجه کردن هایشان بخاطر این بود که مدت بیشتری بتوانند شکنجه کنند و الا حیوانات وحشی را با ترحم هیچ سنخیتی نیست

پس از آن معالجه سطحی، با دستگاه های برقی تمام صورتش را سوزاندند، سوزاندن پوست تنها مقدمه شکنجه بود به این معنی که مدتی میگذرد تا پوست های نو جانشین سوخته شده و آن وقت همان پوست های تازه را میکنند که درد و سوزندگی اش بسیار بیش از قبل است و خونریزی شروع میشود و تازه آن وقت نوبت آب نمک است که با همان جراحات داخل دیگ آب نمک می اندازند

تمام این مراحل را احمد(سعید) و کیلی را با استقامتی وصف ناپذیر تحمل کرد
و لب به سخن نگشود

او از ایمانی بسیار بالا برخوردار بود و مرتب قرآن را زمزمه میکرد. استقامت این
جوان آن بی رحم‌ها را بیشتر جری می‌کرد

او که دیگر نه دستی، نه پایی، نه چشمی و نه جوارحی سالم داشت با قلبی سوخته
به درگاه خدا نالید: خدایا مپسند اینچنین در حضور شیاطین افتاده و نالان باشم
دوست دارم افتادگی‌ام تنها برای تو باشد و بس خداوند دعایش را اجابت نمود.
سعید را به دادگاه دیگری بردند و محکوم به اعدام گردید

زخم‌هایش را باز کردند و پس از آنکه با نمک مرهم گذاشتند داخل دیگ آب
جوش که زیرش آتش بود انداختند و همان جا شهید شد و با لبی ذاکر به دیدار
معشوق شتافت

اما آنها که حتی از جسد بی جان‌ش نیز وحشت داشتند دیگر اعضایش را مثله نمودند و جگرش را به خورد ما که هم سلولیش بودیم دادند و مقداری را هم خودشان خوردند و البته ناگفته نماند مقداری را هم برای امام جمعه ارومیه فرستادند

امروز همه ما در دفاع از خون پاک این شهدای مسئول و باید پاسخگوی خون پاک این عزیزان باشیم

حماسه استقامت ایه الله طالقانی در زندان

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا
ولا تحزنوا (فصلت ایه 30) آنان که گفتند الله خدای، ما است و بر این حرف
استقامت ورزیدند فرشتگان بر آنان نازل شده و گویند نترسید و ناراحت
نشوید.. تلاوت قرآن در زیر شکنجه

یکی از هم سلولهای مرحوم طالقانی گفت: شبی در زندان در حالیکه از هر
سلول ناله‌ای استغاثه آمیز به گوش می‌رسید. یکی آه می‌کشید و دیگری از درد
شکنجه به خود می‌پیچید و خدا را به یاری می‌طلبید و شخص دیگری در آتش
تب می‌سوخت و در هذیان، عزیزانش را بنام می‌خواند، صدای ملکوتی قرآن از
مرحوم طالقانی بگوش می‌رسید که می‌فرمود

والنازعات غرقاً (قسم به فرشتگانی که جان کفار را به سختی بگیرند).

والناشطات نشطاً (قسم به فرشتگانی که جان اهل ایمان را با راحتی بگیرند).

ناگاه دژخیمان زندان وارد شدند و مرحوم طالقانی را بردند و بعد از مدتی در
حالیکه تن شریفش در زیر تازیانه آنان سیاه شده بود او را بر گرداندند. اما باز

صدای قرآنش بگوش رسید: والسابحات سبحاً (قسم به فرشتگانی که با سرعت فرمان خدا را انجام می‌دهد). فالسابقات سبقاً (قسم به فرشتگانی که در نظم عالم از همه پیش جسته و قسم به مؤمنانی که در جهاد با کفار به امر خدا از هم سبقت می‌گیرند).

باز صدای زندانبان شنیده شد که آمدند و مرحوم طالقانی را بردند و او را شکنجه کردند و برگرداندند. مجدداً صدای قرآن او بلند شد و با اینکه هم سلولیهایش از او خواهش کردند که از ادامه قرآن چشم‌پوشد، زیرا زندانبانان اهل ترحم نبودند ولی مرحوم طالقانی در جواب گفت: امشب دلم گرفته و هوای تلاوت قرآن را کرده است و شکنجه آنان تأثیری در من ندارد. آنگاه خواند: فالمدبرات امرا (قسم به فرشتگانی که تدبیر کننده عالم خلقتند) باز در سلول باز شد و پیکر او را کشانکشان به شکنجه گاه بردند. هنگامی که او را آوردند دیگر وقت خروس خوان صبح بود. و از جای تازیانه‌ها خون می‌چکید. «دیدار با
«ابرار ص 57»

یاسین سجن

امیر سرتیپ دوم آزاده جانباز حسین یاسینی به دلیل مقاومت های سرافرازانه در برابر بعثی ها و در نتیجه تحمل روزهای متعدد بازداشت انفرادی در اسارت، عراقی ها به وی لقب «یاسین سجن» دادند.

این پیشکسوت و فرمانده دوران دفاع مقدس با بیان چگونگی انجام شکنجه های مختلف در اردوگاه های اسرای ایرانی در زمان رژیم بعثی صدام می گوید: شکنجه هایی مثل ایستادن در برابر تیغه آفتاب، بستن درهای آسایشگاهها به مدت طولانی و دسترسی نداشتن به سرویس های بهداشتی تا روز بعد توسط اسرا موجب بروز بیماریهای گوارشی، ایجاد سنگ کلیه و مثانه در بین آنان می شد و این برای اسرایی که با کهولت سن مواجه بودند، سخت تر بود.

امیر سرتیپ دوم آزاده - جانباز یاسینی اضافه می کند: همچنین بستن دستها و آویزان کردن اسرا که با ضرب و شتم و تهدید و تحقیر همراه بود، باعث شد (عمده درصد جانبازی ام مربوط به همین دوران اسارت باشد) بارها و بارها به عنوان یک عنصر مخالف رژیم بعثی صدام در اردوگاه اسرا مورد ضرب و شتم قرار گیرم و گاهی تحقیرها به حدی بود که از گفتن آنها شرم دارم.

این یادگار دوران حماسه و جهاد در ادامه می افزاید: همه این عوامل باعث شد که طبق نظر پزشکان از نظر اعصاب و روان دچار آسیب های جدی شوم. همچنین ضربات ناشی از نواختن سیلی به گوشم و آویزان شدن های پی در پی باعث شد از ناحیه گوش و کتف راست دچار آسیب شوم و در هر مرحله به دلیل مقاومت در برابر دستورات نابجای عراقی ها و نپذیرفتن خواسته ای دشمن، به زندان انفرادی منتقل می شدم که این موضوع دستکم ماهی یک تا دو بار رخ می داد.

امیر سرتیپ دوم آزاده - جانباز یاسینی یادآور می شود، به همین دلیل به «یاسین سجن» یا همان «یاسین زندانی» معروف شده بودم. زندان انفرادی مأمّن تنهایی هایم بود. تنها با توکل به خدا و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام توانستم در برابر فشارهای دشمن تاب و تحمل داشته باشم.

این آزاده سرافراز ایرانی می گوید: در یکی از شب های دوران انفرادی من که با شب ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام در ماه مبارک رمضان مصادف شده بود و این بار دوران انفرادی ام هفده روز طول کشیده بود و هر روز شکنجه ها شدیدتر می شد برایم تحمل این همه شکنجه طاقت فرسا سخت بود. از این رو تصمیم گرفتم با تکرار اشعار مذهبی و ادعیه هایی که حفظ بودم، به خودم روحیه

بدهم که این ایده مؤثر واقع شد. پیش از این بارها در مراسم مختلف مداحی ائمه
(ع) را انجام داده بودم و دیگران تحت تأثیر قرار گرفته بودند. این بار برای دل
.خودم مداحی کردم. ذکر مصیبت حضرت علی علیه السلام روحیه بخش بود
وی توضیح می دهد: هر سال با فرا رسیدن ماه مبارک رمضان و شب ضربت
خوردن مولایم به یاد آن روز تلخ می افتم و از اینکه با توسل به این امام همام،
دشمن به مقصودش نرسید و توانستم در برابر تمام شکنجه های آنان ایستادگی
.کنم، خرسندم.

ملائکه دنبال آنچه که خدا فرموده بوده بود که من می دانم آنچه شما نمی دانید
بودند تا اینکه حماسه کربلا پیش آمد...

امام صادق(ع) در حدیثی در این باره می فرماید: از چیزهایی که خداوند در شب
معراج به پیامبر خویش وحی کرد این بود که: «خداوند تو را به سه چیز آزمایش
خواهد کرد تا بنگرد شکیبایی و پایداریت چگونه است؟» پیامبر اکرم ۹ عرض کرد:
«پروردگارا! به فرمانت تسلیم هستم و جز به یاری تو بر صبر و شکیبایی ناتوانم

سپس پیامبر اکرم(ص) سؤال نمود آن سه آزمایش چیست؟ به او وحی شد که
نخستین آزمایش گرسنگی خواهد بود و باید محرومان امت را بر خویشتن و اهل
بیت خودت مقدم داری! پیامبر اکرم(ص) مراتب اطاعت و شکیبایی خویش را
اعلان کرد و عرض کرد توفیق بر صبر و شکیبائی از ناحیه توست

دومین آزمایش این است که: «باید فشار و آزار را تحمل و رسالت خویش را
ابلاغ کنی.» پیامبر اکرم(ص) عرضه داشت: «به فرمانت تسلیم و شکیبایی پیشه
».خواهم ساخت

و دیگر این که: «لاجرم باید به آن چه در راه خدا بر خاندانت می رسد تسلیم باشی، چرا که حق برادرت غصب می گردد و مورد ستم و فشار قرار می گیرد و دخت گرانمایهات در حالی که کودک در رحم دارد، مورد ستم و بی حرمتی و مصادره‌ی اموال و ضرب و شتم قرار می گیرد و قدرت پرستان، بدون اجازه بر حریم خانه‌اش وارد می گردند و دو نور دیده‌ات یکی به مکر و غدر دشمن، شهید و پس از شهادت مورد هتک و اهانت قرار می گیرد و دیگری از سوی امت دعوت می شود، آن گاه خود و مردان خاندان و همراهانش کشته می شوند و زنان» و کودکان و خاندانش به اسارت می روند

پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: «انا لله و انا الیه راجعون.» کار خویش را به خدا وامی گذارم و از او شکیبایی می طلبم

پیامبر اکرم (ص) در تمام این مراحل شکیبایی ورزید، اما در مورد سرنوشت حسین (ع) گریه امانش نمی داد و این لازمه‌ی محبت و رقت قلب است و با شکیبایی ناسازگار نیست. هرگز نشد که آن حضرت مصائب خود یا یکی از افراد

خاندانش را به یاد آورد و اشک بریزد؛ اما هرگاه حسین (ع) را می‌نگریست و یا مصائب او را به یاد می‌آورد گریه امانش نمی‌داد.

به حضرت علی (ع) می‌فرمود: حسین را نگه دارد و خود گلوی او را می‌بوسید و هنگامی که سبب گریه را می‌پرسیدند، از فرود آمدن شمشیرهای بیداد بر پیکر امام حسین (ع) خبر می‌داد.

آن حضرت هرگاه حسین (ع) را شادمان می‌دید، گریه می‌کرد و هرگاه او را اندوهگین می‌نگریست باز هم اشک می‌ریخت. هرگاه لباس جدید بر اندام او می‌دید گریه می‌کرد و همین گونه، با اقتدای به پیامبر، امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن (ع) همگی بر مصائب و پیشامدهای ناگوار که در راه حق برای امام حسین علیهم‌السلام، در پیش بود، می‌گریستند.

اما خود امام حسین (ع) در شکیبایی نمونه بود و در همه مراحل به شکیبایی سفارش می‌کرد. او به هنگام آخرین وداع با خاندانش، آنان را به صبر توصیه کرد و با اندرز حکیمانه آنان را از وارد آوردن خراش و صدمه بر چهره و پاره کردن

گریبان و جزع و بیتابی نهی فرمود. [۵] ولی از گریه بازشان نداشت. آری! تنها از دخترش خواست تا پدر زنده است نگرید و قلب او را شعله‌ور نسازد

ملائکه در جستجو

ملائکه همیشه در طول تاریخ می‌آمدند و با دقت به انسان و زندگی او می‌نگریستند تا ببینند سخنی که خدا قبلاً به آنها فرموده است: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من در مورد انسان مطلبی می‌دانم که شما نمی‌دانید چه مطلبی بوده است آنها زندگی حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی: را با دقت از نزدیک مشاهده کردند ولی برای سؤال خود جوابی نیافتند تا این که واقعه عاشورا و کربلا اتفاق افتاد آنها با اینکه از قبل این واقعه را می‌دانستند و از پیامبران و جبرئیل خبر آن را شنیده بودند. اما همه ملائکه آمدند حتی چهار ملک مقرب: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نیز آمده بودند آنها در کربلا مشاهده کردند: آقا اباعبدالله الحسین (ع) هر چه دارد با خود برداشته و همه را به قربان‌گاه آورده تا در راه خدا قربانی کند. اگر حضرت ابراهیم ۷ یک فرزند خود را به قربان‌گاه برد، آقا اباعبدالله الحسین (ع) همه را آورده، از کودک شیرخوار گرفته! تا جوان رشیدش علی اکبر، آن هم با چه صبر و استقامتی! با چه عشق و علاقه‌ای

تعجب ملائکه از صبر و استقامت آقا امام حسین (ع)

به تعبیر آقا امام زمان (عج)

تمام ملائکه هفت آسمان نگاه کرده و از صبر، ایمان و استقامت آقا اباعبدالله الحسین (ع) تعجب می کردند. **آنها جواب سؤال خود را یافتند** و تازه فهمیدند که اگر خدا انسان را در روی زمین خلق می کند و انسان این گونه روی زمین خونریزی می کند که حتی از خون حضرت علی اصغر (ع) آن کودک شیرخوار هم نمی گذرد؛ ولی در مقابل آقا اباعبدالله الحسین (ع) این گونه ایمان، صبر و استقامت در راه خدا دارد که حاضر است همه چیز خود را در راه خدا فدا کند، لذا ملائکه از این صبر، ایمان و استقامت تعجب کردند.

صحنه کربلا همانند یک سکه دو رو دارد ملائکه قبلا آن روی سیاه و ظلمانی این سکه را دیده بودند آنها فقط قتل و خونریزی را دیده بودند؛ لذا اعتراض کردند که «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» «آیا بر روی زمین انسان را خلیفه و جانشین خود قرار می دهی؟ انسان در روی زمین خونریزی خواهد کرد ولی ما تو را عبادت و تسبیح می گوئیم پس

ما شایسته این مقام هستیم.» لکن الان ملائکه روی دیگر این سکه را مشاهده می‌کنند و متوجه می‌شوند که آنچه در کربلا دیدنی است و ملائکه باید آن را ببینند و خدا قبلا به آنان گفته است «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من در مورد انسان مطلبی می‌دانم که شما نمی‌دانید! آن ایمان فوق‌العاده و صبر آقا امام حسین (ع) است، آن فداکاری و تبعیت محض آقا قمر بنی‌هاشم ابوالفضل (ع) از امامش آقا اباعبدالله الحسین (ع) است. آن صبر جمیل و سخن جمیل حضرت زینب (ع) است «که فرمود: «من در کربلا جز زیبایی ندیدم

وصف صبر امام حسین (ع) در کلام امام زمان

در زیارت ناحیه مقدسه که از جانب حضرت بقیه‌الله (عج)

است حضرت در خطاب به جد بزرگوارش آقا ابا عبد الله الحسین (ع) می‌گوید:

«و قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات» به حقیقت که فرشتگان آسمانی از

صبر و تحمل تو دچار شگفتی شدند.

ملائکه آسمان‌ها بیش از هر کسی ناظر جریانات و حوادث خیر و شر عالم بوده‌اند، میلیاردها حادثی که در هر روز صورت می‌گیرد همه در دید ملائکه است، آن چه در اقطار جهان و میان ملل مختلف عالم از هر فردی واقع می‌شود و هر چه بر سر هر کس می‌آید، مشهود فرشتگان الهی است و نیز تمام اعمال و برنامه‌های امام حسین (ع) از آغاز ولادت تا پایان شهادت، در نظر ملائکه خدا صورت گرفت ولی در هیچ یک از این وقایع و رویدادهای عالم و در هیچ یک از برنامه‌های امام حسین (ع) این مطلب نیامده که ملائکه تعجب کرده باشند، جز در مورد صبر آن بزرگوار.

آن قدر مراتب صبر امام حسین (ع) بالا بود و آن چنان شدت‌ها، سختی‌ها، دردها و رنج‌ها را در راه رضای خدا تحمل کرد و آن چنان در برابر توفان سهمگین مصایب و دردها، مقاومت نمود که فرشتگان همه چیز دیده، از آن صبر و تحمل، متحیر مانده و تعجب کردند.

در طول تاریخ تمام پیامبران و اوصیای آنها و همچنین اغلب بزرگان جهان در دوران حیات خود دچار ناملايمات و گرفتاری‌های گوناگون بوده‌اند ولی

هیچیک از آنان به اندازهی امام حسین (ع) صابر و شکیبانبوده‌اند، زیرا شرایط و سختی‌های هیچکس در سطح شرایط ناگوار آن حضرت نبوده و مصیبت‌های هیچ کس به پایه و میزان مشکلات و مصایب او نرسیده است. با وجود این همه شرایط نامساعد چنان شکیبائی نمود و بردباری نشان داد که نه تنها عقول آدمیان را به حیرت انداخت بلکه **فرشتگان ملاء اعلی نیز در حیرت و شگفتی فرو رفتند** گفتن و شنیدن و نوشتن و خواندن این مطالب شاید آسان باشد ولی عمل به آنها از قدرت و توانائی کسی جز امام حسین (ع) ساخته نیست.

استقامت در رسیدن به قرب الهی

علاوه بر استقامت در جنگ، در راه رسیدن به قرب الهی استقامت ضروری است. اگر مومن بتواند رضایت خدا را بدست بیاورده دیگر به بالاترین سعادت دست پیدا کرده است. ولی برای رسیدن به این هدف استقامت در ایمان لازم و ضروری است. به دو نمونه اشاره میشود:

چهل سال است که در را می گویم

آیت الله نجابت از قول آیت اله قاضی می گوید: «چهل سال است دم از پروردگار عالم زدم. چند مرتبه خواستند مرا بکشند، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نگذاشت و خدا هم مرا کمک کرد! در این مدت نه خوابی دیدم، نه مکاشفه ای، نه رفیقی، نه همدردی، چهل سال است که در را می گویم و خبری نیست».

تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی

نرسد

اما آیت الله قاضی به این زودی ها خسته نشد. و می گوید: «هر چه بادا باد، در بحر جنون پا می زدم، امشب کشفی نصیبم شد شد، نشد نشد، امشب خوابی دیدم دیدم، ندیدم ندیدم، من کشف نمی خواهم تمام این مدت چهل سال آن هم برای زرق و برق و کشف و کرامتی چند، نه! من معرفت خودش را می خواهم، من خودش را می خواهم.»

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان ز

تن درآید

علامه قاضی می گوید: «اگر شخص در طلب، استقامت پیدا کرد، اسم اعظم در روح او جا پیدا می کند و آن وقت لایق اسرار ربوبی می گردد.» و خود چون استقامت دارد، سرانجام صدای فرشتگان را می شنود که:

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه التي کنتم توعدون: آنان که گفتند پروردگار ما الله است و بر این ایمان پایدار ماندند، فرشتگان بر آن ها نازل شوند که دیگر هیچ ترسی و حزن و اندوهی نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که وعده دادند بشارت باد. سوره فصلت آیه 30.»

فتح باب برای آیت الله قاضی

آیت الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شرفین امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام به جا می آورد، و چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رسد، با خود می اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت خدا و به برکت ثبات است.

در راه، سید ترک زبانی که دیوانه است، به طرف او می دود و می گوید؛ سید علی، سید علی، امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل (ع) هستند، و او آن قدر سر در گریبان است که متوجه نمی شود آن سید چه می گوید! به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رود. اذن دخول و زیارت و نماز زیارت می خواند و می خواهد که مشغول نماز مغرب شود.

آیت الله نجابت می گوید: «تکبیره الاحرام را که می گوید، می بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به طور کلی عوض می شود، آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوش شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است. قرائت را کمی نگه می دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه

می دهد، مستحبات را کم می کند و نماز را سریع تر از همیشه به پایان می رساند. به حرم امام حسین علیه السلام نمی رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و برای این که با اهل منزل هم برخورد نکند به پشت بام می رود. آن جا دراز می کشد و دوباره آن حال می آید و بیشتر می ماند. تا اهل منزل سینی چای را می آورد، آن حال می رود. نماز عشاء را می خواند و دوباره آن وضع بر می گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره اش را هم ندیده است و حالا که دیده نه می تواند در بدن بماند و نه می تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می آوردند، آن حال قطع می شود و نیمه شب دوباره بر می گردد و مدت بیشتری طول می کشد.» آری و بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می شود. می گوید:

«آن چه را می خواستم، تماماً بدست آوردم و امام حسین علیه السلام در را به رویم گشود. ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته؛ من هم یک قصیده برای امام حسین علیه السلام گفته ام نمره یک! که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را برایم باز کرد.»

رفع مشکل با مشکل

این داستان را حاج جواد سهلانی نقل کرده که مرحوم قاضی می گفت:
مدتی بود که ناراحتی فکری برایم پیش آمده بود. غروب می رفتم مسجد سهله
و نماز مغرب و عشا را می خواندم و به مسجد کوفه بر می گشتم. من وقتی
خواستم از مسجد سهله بیرون بیایم، یک نفر از ملازمین مسجد مرا صدا کرد که:
آقا! آقا نرو، ولی من اعتنا نکردم و رفتم. ده، بیست قدم که از مسجد دور شدم
هوا طوفانی شد، به طوری که دیگر جایی را نمی دیدم. برای همین داخل یک
چاله عمیقی افتادم. خیلی وحشت مرا گرفته بود. ترس از مار و عقرب و
حیوانات. همان لحظه حس کردم کسی به من گفت چی شد؟ از چی می ترسی؟
تو که چیزیت نیست، تو که خوبی. وقتی طوریت شد آن وقت فکرش را بکن!
آرام شدم. تیمم کردم و وظایف قبل از خوابم را انجام دادم و همان جا عبا را
کشیدم سرم خوابیدم، چه خوابی، خوابی خوشمزه! نزدیکی های اذان قطرات
باران روی عبایم ریخت و بیدار شدم بعد تیمم کردم و نمازم را خواندم. بعد
صدای حاج جواد سهلانی را شنیدم. عصایم را از چاله بیرون آوردم تکان دادم و
صدا زدم که من این جا هستم بیا مرا در بیار... آمد و مرا در آورد و به مسجد برد
و لباس هایم را هم شست. بعد که به خودم آمدم دیدم آن ناراحتی فکری و گره
ای که در ذهنم بوجود آمده بود از بین رفته و حل شده. گویی این اتفاق بهانه

ای شده بود برای آن که آن مشکل بزرگ تر حل شود. برای همین ایشان می فرمودند که اگر مشکلی داری و به مشکل دیگری برخورد کردی خیلی خودت را نیاز! چرا؟ به جهت این که شاید همان مشکل، مشکل گشایت باشد.

چشم ترس آیت اله قاضی

آیت الله قاضی فرمودند: «چون بیست سال تمام چشمم را کنترل کرده بودم، چشم ترس برای من آمده بود، چنان که هر وقت می خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشم هایم بسته می شد و خداوند به من منت گذاشت که چشم من بی اختیار روی هم می آمد و آن مشقت از من رفته بود.»

کرامتی از حاج سید علی قاضی

استاد مرحوم آیت الله حاج شیخ ابوالفضل نجفی خوانساری فرمودند: شبی همراه با چند تن از تربیت شدگان استاد، در معیت استاد، به مسجد کوفه برای عبادت و مناجات و راز و نیاز رفتیم. در کنار استاد به عبادت مشغول شدیم و با حضرت بی نیاز به راز و نیاز پرداختیم. پس از پایان کار چون آماده بیرون رفتن از مسجد شدیم، ناگهان ماری بسیار خطرناک و وحشت زان نزدیک جمع ما حاضر شد. جمع دوستان به جز استاد که در آرامشی عجیب قرار داشت به

وحشت افتادند و در ترسی سخت فرو رفتند؛ استاد، با همان آرامش و طمأنینه مخصوص به خود رو به مار کردند و گفتند: ای مار بمیر. مار چون چوبی خشک، بی جان و بی حرکت بر جای ماند و ما هم با آرامشی که به دست آوردیم به طرف بیرون مسجد حرکت کردیم.

چون چند قدم دور شدیم یکی از دوستان برای اطمینان یافتن از این واقعه که آیا مار در حقیقت با خطاب استاد مرده یا نه به عقب برگشت و با پای خود به مار زد و مار را در حقیقت مرده یافت، سپس به جمع ما پیوست و همه راه خود را به سوی نجف ادامه دادیم، ناگهان استاد رو به آن شخص کرد و فرمود: مار با خطاب من بی جان شد، لازم نبود شما به عقب برگردید و از این واقعه تفحص و تحقیق کنید و مرا امتحان نمایید که آیا خطابم مؤثر افتاد یا نه!

اثبات حقانیت

سید محمد حسن قاضی پسر آقای قاضی می گوید: یک بار پشت سر آقای قاضی حرکت می کردم، آن وقت خیلی جوان بودم، یک آشیخی آمد پیش آقای قاضی و گفت: از کجا معلوم حرف های تو درست است، من می خواهم از خود حضرت ولی عصر (عج) بشنوم. فرمودند: خب برویم. ناگهان دیدم آثاری از شهر نیست و در بیابانی قدم می زنیم. از دور یک بلندی را دیدم که یک عده ای می

آیند و می روند. آن جا که رسیدیم، آن شیخ پشیمان شد و گفت: نه من نمی
خواهم. من را برگردان. آقای قاضی گفت: تو خودت اصرار داشتی برویم و
بینیم. شیخ گفت: نه نمی خواهم و برگشتیم. دیدم همان مکان و همان کوچه و
همان شهر هستیم

ملاحسینقلی همدانی استاد عارفان

آن طور که در زندگی جناب ملاحسینقلی همدانی نقل شده است ایشان برای رسیدن به کمال زحمات زیادی کشیده اند و در اوایل کار پس از سالها نتیجه گرفته اند.

آیت الله حسن زاده آملی در همایش بزرگداشت مقام شیخ عارفان آخوند

:ملاحسینقلی همدانی فرمودند

حضرت آیه الله ملاحسینقلی همدانی پس از **بیست و دو سال** نتیجه گرفت و

کسانی که دیر نتیجه می گیرند، پخته تر، قویتر و بهتر نتیجه میگیرند؛ چون

آمادگی و استعدادشان بیشتر می شود

قضیه هم از این قرار بود که آخوند در نجف در ایوانی نشسته بود، چشمش به

تکه نان خشکی افتاد که کبوتری برای خوردن آن پر کشید و آمد، ولی نتوانست

با منقار آن را خرد کند

رفت و بار دیگر بازگشت، چند بار رفت و آمد تا این که بالاخره تکه نان را خرد

کرد و خورد و دلش آرام گرفت و رفت. جناب آخوند از این واقعه الهام گرفت

که باید صبوری کرد

به خاطر همین مقام روحی بود که آخوند سیصد تن از اولیاء الله را تربیت کرد و آنها را سه دسته کرده بود. یک دسته روزها به محضرش می آمدند، یک دسته شبها بعد از نماز مغرب و عشا و یک دسته هم سحرها

